

این بار خیر و شر مجاورند

شوالیه تاریکی / کریستوفر نولان / ۲۰۰۸

زمان انتشار: ۱۳۸۷

کوشش های نگارنده برای یادآوری نشریه ای که این مقاله در آن منتشر شده، بی حاصل ماند!

یک) به واسطه رفتار و ویژگی های شخصیت ها که در فیلمنامه مشترک جاناتان و کریستوفر نولان (همان نویسندگان فیلمنامه «ممتو / به یاد آور» یکی از بدیع ترین متون دهه اخیر) و فیلم کریستوفر نولان آمده، می توان «شوالیه تاریکی» را از نظر مصالح داستانی و مسیرهای کلی روابط آدم ها، شبیه ترین فیلم مجموعه تاکنون شش فیلمی «بتمن» به «اسپایدرمن/مرد عنکبوتی» است. رابطه بتمن/بروس وین (کریستین بیل) و دوست نزدیکش هاروی دنت (آرون اکهارت)، علاقه مشترک آنها به ریچل (مگی جیلنهال) و حرکت نهایی هاروی از نیمه نیک وجودش به نیمه پلید و شرور، همراه با تمام جزئیاتی که این سه کنش روایی در پی می آورند، به روشنی مشابه رابطه اسپایدرمن/پیتر (توبی مگوآیر) و دیوید (جیمز فرانکو) و علاقه مشترک آن دو به (کریستین دانست) در «اسپایدرمن» و به ویژه قسمت اول آن است. بحث فراوانی که بر سر شناختن شخصیت واقعی بتمن شکل می گیرد و عصبانیت شدید او از این که جوکر/ژوکر (هیث لجر تازه درگذشته) در زندان موقت، اشاره ای به علاقه میان او و ریچل می کند، در ضمن ناشی از نگرانی بتمن از لو رفتن و «رو» شدن شخصیت واقعی اش است و این میزان اهمیت دادن بروس وین به این موضوع، بیش از آن که در بتمن های پیش سابقه داشته باشد، یادآور یکی از عوامل اصلی ایجاد تعلیق در «اسپایدرمن» است. وقتی ایده پدیدارشدن یک بتمن قلبی در گاتهام سیتی یا طراحی آن سفر دریایی دروغین توسط بروس وین برای لاپوشانی مأموریت ماجراجویانه اش در هنگ کنگ را هم به موارد قبلی اضافه کنیم، به نظر می رسد که توجه به عناصر گوناگونی از محورهای داستانی و علایق و انگیزه آدم ها در «اسپایدرمن»، این فیلم را از حد و سطح همانندی های کلی فراتر می برد و عملاً به بازآزمینی کنش های داستان فیلم وس کریون در فضای متفاوت فیلم نولان منجر می شود. بدیهی است که میان شخصیت های دوگانه کمیک استریپ های یک ناشر (مارول) وجود

همانندی‌های کلی، عجیب نیست و منهای بحث فیلم‌ها، خود دو شخصیت «بتمن» و «اسپایدرمن» شباهت‌های مشخص زیادی به هم دارند. اما این کلیات در فیلم آخر مجموعه «بتمن» به اجزاء پرشمار و تعیین‌کننده‌تری بدل شده‌اند.

اما دلیل تأکیدم بر این نکته آن است که دنیای «اسپایدرمن» اساساً دنیای امیدبخش‌تری در قیاس با دنیای تیره و تاریک «بتمن» است. اغلب تصمیم‌های مسیر زندگی پیتر/اسپایدرمن، خودخواسته و خصوصی‌اند ولی بروس/بتمن حتی اگر بخواهد، نمی‌تواند انزوای زندگی تلخش را تغییر دهد. جامعه اطراف اسپایدرمن نشانه‌های اجتماعی و تکنولوژیک تباه‌کارانه و مایوس‌کننده‌ای را در خود نمی‌پروراند، اما گاتهام‌سیتی فضا و حال و روز آخرالزمانی دارد و ناممکن به نظر می‌رسد که مرگ کسی یا توقف شرارت‌های کسانی بتواند سرسوزنی از وضع و حال آن «زمانه» رو به ویزانی را دستخوش تغییر کند. رنگ آبی و قرمز پوشش اسپایدرمن در قیاس با سیاهی و غرابت ردا و نقاب و کلاه و دستکش‌های سیاه بتمن، به هر دو نوع رنگی محسوب می‌شد و مجموعه همین‌ها، کودکان کمی کم سن‌تر را به اسپایدرمن علاقه‌مندتر می‌کند (دست‌کم در ایران که چنین است) و کمی بزرگ‌ترها شیفته بتمن هستند. بنابراین، آن همه شباهت به «اسپایدرمن» که برشمردم، قاعداً می‌بایست به اندکی سرخوشانه‌تر یا دست‌کم کودکانه‌تر شدن فیلم نولان منتهی می‌شد. درحالی که درست برعکس، فیلم همان متروپلیس سیاه را تلخ‌نگرانه تصویر می‌کند و در زمینه بدبینی نسبت به مختصات جامعه و زمانه، تا عمق تاریکی و تباهی را می‌پیماید. حتی انتخاب صورت کریستین بیل - که به هر حال، چهره پرشوری نیست و حتی در آستانه افسردگی به چشم می‌آید- «شوالیه تاریکی» را به درجه شدیدتری از تلخی‌های ژرفی که نزد «بتمن»‌های پیشین تجربه شده، می‌رساند. شاید فقط دنیای کابوس‌وار «بازگشت بتمن» (تیم برتون) با این میزان سیاهی، قابل معرفی باشد. این ویژگی در کنار آن شباهت‌های فیلم به «اسپایدرمن» که بگذاریم، عملاً آن را همچون آنتی‌تزی بر آن فیلم (ها) خواهیم یافت. «شوالیه تاریکی» عناصری از دنیای

زندگی آدم‌های «اسپایدرمن» را بر می‌گزیند و طوری کنار هم می‌چیند که جهان‌بینی تلخی درست در نقطه مقابل امیدهای جاری در فیلم‌های «اسپایدرمن» از دل آن برآید. گویا می‌خواهد امیدواری نسبی «اسپایدرمن» را فریبنده و ناپایدار جلوه دهد.

دو) به‌شکلی کنایی، «شوالیه تاریکی» برخلاف فیلم قبلی مجموعه یعنی «بتمن آغاز می‌کند»، بسیار پراکشن است و احتمالاً بی‌وقفه‌ترین سیر سکانس‌های اکشن کل مجموعه را دارد. اما با وجود این امر و به‌رغم اجرای بسیار درگیرکننده نولان، برخی از عوامل داستانی و موقعیت‌های نمایشی منجر به اکشن یا تعلیق، مضحک‌اند. کل عادت ناگهانی هاروی به شیر یا خط کردن و سپردن مرگ و زندگی آدم‌ها به پرتاب یک سکه، بدون زمینه و پیش‌زمینه‌ای وارد عادات او می‌شود و بناست گهگاهی تعلیق جدیدی نیز وارد دنیای فیلم کند. در حالی که بعضی حرکات و تصمیم‌های او آن قدر به هدف ایجاد تعلیق چیده شده که لزوم همراهی آن منطق و منشی معقول در همان جهان افسانه‌ای و علمی فیلم، گویی به‌کلی از یاد رفته است! مثلاً یک جا که خودش هم در ماشین نشسته، با بازی کودکانه و ابلهانه‌ای سرنوشت راننده مفلوک را به شیر یا خط متکی می‌کند و بعد با شلیک او به راننده، ماشین طبعاً چرخ و معلق‌هایی در هوا می‌زند و جان خود هاروی را هم به شدت به خطر می‌افکند. آیا خود او چنین می‌خواهد؟ فیلم نشانه‌ای دال بر این خودکشی غیرمستقیم ارائه نمی‌دهد و بنابراین، چاره‌ای نیست جز همان که بپذیریم قصد فیلم و فیلمنامه «شوالیه تاریکی» از نسبت دادن این رفتارها به هاروی، صرف ایجاد تعلیق بوده و بس؛ به هر قیمت و با هر شگردی!

سه) در شروع اکران فیلم، بسیاری موفقیت افسانه‌ای آن در روزهای افتتاحیه را حاصل حضور هیث لجر بازیگر جوان فقید در یکی از مهم‌ترین نقش‌های زندگی حرفه‌ای اش یعنی جوکر می‌دانستند. اما بی‌ذره‌ای تردید، بازی دقیق او ارزشی بیش از استقبال ناشی از درگذشت اش به فیلم می‌بخشد. شخصیت شوخ و سرشار از شیطنت جوکر، او را بیش از نسخه قبلی این شخصیت با بازی جک نیکلسون، ملموس جلوه

می‌دهد. لجر با گریمی که عمداً رئال‌تر و به‌لحاظ به‌کار بردن وسایل گریم، آماتوری‌تر از گریم کاملاً فانتزی نیکلسون در فیلم تیم برتون است، شخصیت زمینی‌تری را عرضه می‌کند و شرح گذشته منجر به زخم‌های کنار لبانش (نتیجه خشونت پدر الکلی که البته از کلیشه‌های کهن سینمای آمریکا هم هست)، حتی خصلت استثنایی چهره‌اش را نیز از آن راز و رمز قبلی در می‌آورد. بنابراین، خود لجر هم می‌کوشد نوع خندیدن، حرکات دست و پا و مجموع رفتارهای بدنی و بیانی جوکر را با وجود هوشمندی، با نوعی خصلت «معمولی» همراه کند که در باورپذیری وجه عینی شخصیت او در این قسمت به‌خصوص از مجموعه، بسیار مؤثر افتاده است. لبخند مودبانه و در عین حال پیروزمندانه او در انتهای سکانس دزدی اوایل فیلم که بالاخره ماسک را از صورتش برمی‌دارد، جایی که از بتمن کتک می‌خورد اما باز بابت راز علاقه او به ریچل که خود جوکر کشف و فاش کرده، به‌شکل عصبی‌کننده‌ای می‌خندد، حرکت ناشی از بی‌تفاوتی‌اش حین دور شدن از بیمارستان در حالی که دگمه‌های انفجار بمب ریموت کنترلی را می‌زند و دست‌هایش را از دو طرف به نشانه «چه کنیم دیگه» باز می‌کند! و بالاخره واکنش دیوانه‌وار و توأم با لذت و هیجانش در حین آویزان شدن از ساختمان توسط بتمن، همه از لحظه‌های فراموش‌نشده‌ی بازی لجر اند که ضمناً بر همان وجه وصف‌شده نقش و شخصیت جوکر تکیه دارند. نمی‌دانم این ویژگی مثبت و خرسندکننده‌ای است، یا منفی و همراه با دست‌کم‌گرفتن، اما تصور می‌کنم این نقطه پایان کارنامه نه‌چندان طولانی هیث لجر فقید، تنها نقطه اوج آن نیز بود. جزئیات سنجیده جاری در نقش‌آفرینی او، نه تنها با دیگر فیلم مشهور و بیهوده ستایش‌شده‌اش «کوهستان بروک‌بک» قابل‌قیاس نیست، بلکه حتی شیرینی دلپذیری در کاراکتر جوکر پدید می‌آورد که به مهم‌ترین جذابیت غیراکشن فیلم نیز بدل می‌شود.

میان بازی‌های دیگر، همان قدر که کریستین بیل در دومین تجربه به‌تن‌کردن لباس بتمن افسانه‌ای، برازنده است و به‌ویژه با خش و زنگ و طنین و گرفتگی صدایش، مؤثرترین لحن ممکن را به تک‌گویی‌های انسانی

بتمن - به خصوص در سکانس نهایی روی پشت‌بام - بخشیده، آرون اکهارت برای نقش هاروی دنت، نامناسب به نظر می‌آید. دو بخش نیک و بد شخصیت او که از مهم‌ترین جنبه‌های مضمونی فیلم است، توسط اکهارت به آشکارترین شکل قابل تصور، اجرا شده. طوری که تا پیش از سوختن صورت هاروی، تقریباً قامت یک فرشته آرام و متین و مهربان را به او می‌بخشد و بعد از بروز روح کینه‌توز و انتقام‌جویش در اثر سوختن نیمی از صورت، ناگهان به بدمن مطلق تبدیل می‌شود که میزان دندان فشردنش در حین تهدید یا شیر یا خط انداختن برای کشتن آدم‌ها، حتی از بدمن اصلی فیلم یعنی جوکر هم غلیظ‌تر و شدیدتر است! همچنان گمان می‌کنم صورت اکهارت و حس ریشخند آمیزی که در آن جاری است، او را برای کمدی رمانتیک که اتفاقاً کم در کارنامه‌اش ندارد، مناسب‌تر جلوه می‌دهد تا نقش‌هایی چنین دوگانه و چند لایه در درام‌های جدی تقابل خیر و شر.

اما سهم گری اولدمن به نقش ستوان گوردون باید برای انتهای این یادداشت مربوط به بازیگری، محفوظ می‌ماند. او که اساساً به «act» پر جلوه و عمداً افراطی شهرت دارد و از جمله، یکی از غریب‌ترین و افراطی‌ترین بازی‌های نقش پلیس بیمارگون با حرکات و رفتارهای هیستریک و غریب را خودش در «لئون/حرفه‌ای» به یادگار گذاشته، این جا چنان آرام و بطئی و بی‌اطوار و متین نقش گوردون را ایفا می‌کند که گویی با اولدمن دیگری مواجهیم. بسته به ویژگی‌های فردی نقش، این بار حتی آهنگ حرف‌زدن او نیز از ریتم توفانی همیشگی فاصله گرفته و حتی صدا آن صلابت معمول را ندارد. برای پلیسی که آن طور آرام و معقول یا حتی ملتمسانه می‌خواهد هاروی را از کشتن پسر خود بازدارد، باید هم چنین رفتار و صدا و بیانی به کار رود. با بازی پرظرافت اولدمن و درخشش واپسین لجر، به گمانم تردیدی برای تعلق اسکار بازیگر مکمل مرد به «شوالیه تاریکی» به جا نمی‌ماند.

چهار) به عبارتی بازگردیم که چند سطر پیش برای توصیف شخصیت هاروی دنت و خصوصیت عمده «هم خوب و هم بد» او به کار بردم. دقت در استفاده از واژه‌ها، می‌تواند آن تعبیر را به این شکل تغییر دهد: با چرخش هاروی و حرکت ناگهانی‌اش از قطب مثبت به قطب منفی ماجرا، به نظر می‌رسد این بار درونمایه مهم این قسمت مجموعه «بتمن»، نه تقابل خیر و شر بر حسب معمول، بلکه در اصل «هم‌نشینی خیر و شر در وجود فرد» است. آن چه موجب می‌شود بتمن بابت ناچاری در تن دادن به مرگ آن همه آدم، خودش را در پایان همان سکانس پشت‌بام سرزنش کند و به این نقطه برسد که شرارت در وجود او هم ریشه‌ای دارد، این که هاروی می‌گوید او به اشتباه می‌خواسته ثابت کند در زمانه ناپاک هم می‌شود پاک ماند و این که گوردون در سکانس نهایی فیلم، هاروی را در بزرگداشتش «قهرمان» معرفی می‌کند و ما با وجود آن همه شناخت در رفتار هاروی، حس نمی‌کنیم گوردون دروغ گفت، همه نشانه کلیدی بودن آن تم مجاورت خیر و شر در نهاد آدمی است. در این نمونه آخری که پایان‌بخش فیلم هم هست، گوردون در حقیقت نه فقط به هدف لاپوشانی و پنهان نگه‌داشتن شرارت‌های اواخر زندگی هاروی دنت، بلکه همچنین به عنوان بازتاب بخش مهمی از واقعیت و ماهیت شخصیتی او به اعمال خیرخواهانه و قهرمانانه‌اش اشاره می‌کند و بخش‌گرایش‌های شر او را در انظار عموم، نامکشوف باقی می‌گذارد. هاروی جز چند ساعت پایانی حیاتش، آن گونه زیست و این چرخش رو به تباهی‌اش در اصل روشن‌ترین هشدار نولان به ناآگاهی بشر در قبال هم‌نشینی نیک و بد در وجودش است.

گریم صورت هاروی در انتقال این تم محوری، فقط بابت اجرای طبعاً درخشانش در فیلمی با ابعاد تولیدی عظیم «شوالیه تاریکی» ستودنی نیست؛ بلکه همچنین بابت ایده نهفته در پس آن تأمل برانگیز می‌نماید: وقتی هاروی می‌تواند با ایستادن در سمت چپ منبع نور و قرار دادن سمت چپ صورتش در تاریکی، سوختگی را به کلی از آدم مقابل و دورین پنهان کند، وقتی بتمن بعد از مرگ او با تکان کوچکی بخش سوخته صورت

او را زیر و بخش سالم را رو می گذارد تا گرایش او به شر را زیر گرایش نیک بیشتر سالهای عمرش نهان کند، درمی یابیم که این ایده فقط یکی دیگر از هیولاسازیهای مرسوم اکشن/تریلر/Horrorهایی از جنس بتمن نیست؛ به قصد خلق ترس یا ایجاد چندانده صرف در تماشاگر به فیلم راه نیافته، بلکه می خواهد عینی ترین جلوه هم نشینی خیر و شر در وجود هر کدام از ما را به نزدیک ترین شکل ممکن، تصویر کند و تفکیک ناپذیری اش را با هشداردهندگی اندکی بی رحمانه اش، به روی مان بیاورد. «شوالیه تاریکی» بیش از هرچیز، در این باره است.